

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

کلام نفسي

بحث رسید به کلام نفسي که اشاعره ادعا می‌کنند. راجع به اینکه مراد از این کلام نفسي چیست، احتمالاتی در کلمات وجود دارد و راجع به این هم که مدعای در کلام نفسي چیست، احتمالاتی وجود دارد، یعنی هم راجع به معنای کلام نفسي و هم راجع به مدعا احتمالاتی وجود دارد. بعد از اینکه این احتمالات و مدعا را بیان کردیم، برای کلام نفسي حدود چهار دلیل اقامه شده، باید ادله را عنوان کنیم که از میان این ادله، دو دلیل آن اهمیت دارد و ما ذکر می‌کنیم و بعد ببینیم در آخر به چه نتیجه‌ای می‌رسیم، ان شاء الله سعی می‌کنیم بحث کوتاه باشد.

سه احتمال در معنای کلام نفسي

احتمال اول

در مورد اینکه معنای کلام نفسي چیست مجموعاً سه احتمال وجود دارد؛ احتمال اول این است که، مراد از کلام نفسي که اشاعره ادعا می‌کنند این است که، در نفس انسان همانطوری که صفاتی مانند اراده و علم وجود دارد، یکی از اوصاف نفسانیه‌ی قائم به نفس کلام است.

مراد از کلام نفسي یعنی یک کلام و معنایی که، یکی از اوصاف نفسانیه است و به وسیله‌ی الفاظ این کلام ابراز می‌شود و اختلاف در الفاظ و اشکال مختلفه‌ای که در الفاظ وجود دارد، سبب تغییر این وصف که، یکی از اوصاف نفسانیه است نمی‌شود. این یک احتمال در کلام نفسي که، بعداً وقتی ادله را بررسی کنیم معلوم می‌شود که، اشاعره از کلام نفسي همین معنا را اراده کرده‌اند و همین معنا مورد ادعایشان هست.

احتمال دوم

احتمال دوم این است که بگویند: مراد از کلام نفسي اشاعره این است که، آن کلام لفظی که انسان بیان می‌کند، یک صورت مثالی از آن در نفس انسان تمثّل پیدا می‌کند.

در معنای اول می‌گفتیم: کلام نفسي یک صفت قائم به نفس، در ردیف علم است، همانطوری که علم و قدرت از اوصاف نفسانیه یا اوصاف مشترک است، یکی از اوصاف نفسانیه هم، همین کلام نفسي است. اما در این معنای دوم نمی‌گوییم: کلام نفسي یکی

از اوصاف قائمه‌ی به نفس است، بلکه می‌گوییم: مراد از کلام نفسی این است که، آن کلام لفظی که متکلم بیان می‌کند، یک صورتی از آن در حینی که متکلم می‌گوید، در درون انسان نقش ببندد و تمثیل پیدا کند.

نقد و بررسی احتمال دوم

این احتمال دوم چند اشکال دارد که عرض کنیم و بعد بیاییم روی احتمال اول؛ اشکال اولش این است که این برخلاف ظاهر ادعای اشاعره است.

ثانیاً اگر کلام نفسی را این چنین معنا کنیم، این اختصاص به کلام لفظی ندارد، در حالی که مدعا این است که، هر کلام لفظی دارای یک کلام نفسی است و اگر گفتیم: مراد از کلام نفسی، آن صورت متمثله و مثالیه‌ی از کلام لفظی در نفس انسان است، هر فعلی که انسان انجام می‌دهد، همینطور است، هر فعل اختیاری که مسبوق به اختیار و به اراده‌ی انسان هست، یک صورتی از آن فعل در نفس انسان وجود دارد و این اختصاص به تکلم و کلام لفظی ندارد.

اگر شما بخواهید این وسیله را از اینجا بلند کنید، این یک فعل اختیاری شماسست که، یک صورتی از این عمل در نفس شما تمثیل دارد.

پس این هم اشکال دوم که کسانی که می‌خواهند کلام نفسی را بیان کنند، می‌گویند: کلام نفسی در خصوص کلام لفظی است، در جایی که کلام لفظی وجود دارد، کلام نفسی هم وجود دارد، در حالی که در این احتمال دوم، اختصاص به کلام لفظی ندارد و هر فعل اختیاری که انسان انجام می‌دهد، چنین صورتی از آن در نفس انسان حاصل می‌شود.

اشکال سوم به این احتمال این است که، خود اشاعره گفته‌اند: این کلام نفسی که برای شما ادعا می‌کنیم و از ابتکارات ماست، غیر از اراده و علم است و گفته‌اند: این حقیقتی که قائلیم، اراده نیست و علم هم نیست. از طرفی علم همان تصور و صورت حاصله‌ی از شیء در ذهن است، پس معلوم می‌شود که نمی‌توانیم کلام نفسی را به آن صورت متمثله از شیء در افق نفس معنا کنیم.

اشکال چهارمی که بر این احتمال دوم هست این است که، اشاعره می‌گویند: همانطوری که در عالم لفظ مدلول داریم، در عالم نفس هم مدلول داریم، همانطوری که کلام لفظی دارای مدلول است، كذلك کلام نفسی هم دارای مدلول است.

گفته‌اند: مدلول نمی‌تواند شیء موجود باشد، موجود، اعم از موجود ذهنی یا خارجی، نمی‌تواند مدلول برای لفظ باشد، زیرا استعمال برای این است که، مخاطب از لفظ به معنا انتقال پیدا کند که، آن معنا مدلول برای لفظ است. وقتی لفظی را می‌گویید، خودتان یا مخاطب از این لفظ، به معنا انتقال پیدا می‌کنید.

حال اگر این معنا که اسمش را مدلول می‌گذاریم، یک امر موجود باشد، می‌گویند: انتقال به موجود معنا ندارد، یک چیزی که خودش موجود است، انسان بخواهد به آن انتقال پیدا کند، این نمی‌شود. باید معنا چیزی باشد که با لفظ حادث شود و مدلول با ایجاد لفظ در ذهن مخاطب به وجود بیاید، به طوری که الآن می‌گوییم: زید، معنایش به ذهن می‌آید، پنج دقیقه بعد می‌گوییم: زید، مجدداً معنایش به ذهن می‌آید.

اگر معنا بخواهد یک چیز موجودی باشد، اولاً انتقال به آن معنا ندارد و ثانیاً تکرار آن معقول نیست، در حالی که اگر هزار مرتبه لفظ انسان را استعمال کنیم، هزار بار معنا و مدلول آن در ذهن مخاطب به وجود می‌آید. بعد بر اساس این برهان گفته‌اند: مدلول

نمی‌شود از سنخ وجود خارجی یا ذهنی باشد.

از این بحث در اوامر در جاهای متعدد استفاده می‌کنند و می‌گویند: جایی که شارع فرموده: «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ»، مرادش نمی‌شود این صلاه خارجی باشد، بلکه مرادش صلاه در ذهن خود شارع هم نمی‌شود باشد، وجوب بما هو وجوب نمی‌شود مدلول برای لفظ قرار گیرد. پس مدلول لفظ چیزی است از سنخ ماهیت، معنای انسان آن وجود خارجی یا معنایی که من دارم تصور می‌کنم نیست، معنای انسان «حیوان ناطق»، با قطع نظر از وجود ذهنی و وجود خارجی است.

اشکال چهارم در اینجا اینطور پیاده می‌شود که، وقتی به اشاعره مراجعه می‌کنیم، می‌گویند: همانطوری که کلام لفظی دارای مدلول است، کلام نفسی هم دارای مدلول است، اگر بگوییم: مدلول کلام نفسی، همین صورت موجودی متمثله‌ی در نفس انسان است، با این برهانی که گفتیم، سازگاری ندارد. برهان می‌گوید مدلول نمی‌تواند از سنخ وجود باشد، نه وجود خارجی و نه وجود ذهنی.

البته بعضی از بزرگان در این برهان مناقشه‌ای دارند، ولی اینجا جایش نیست و در باب وضع هم قبلاً بحثش را کردیم – در باب وضع و دلالت الفاظ، این باید بحث شود و آنجا جای بحثش هست – بنابراین بر طبق این چهار اشکال نمی‌توانیم بگوییم: کلام نفسی عبارت است از آن صورت حاصله‌ی از الفاظ فی افق النفس، آن صورت مثالی‌ی الفاظ فی افق الذهن، چنین چیزی در مورد کلام نفسی معنا ندارد.

احتمال سوم و بطلان آن

یک احتمال سومی هم هست که گفته‌اند: مراد از کلام نفسی، همان طلب در باب خصوص انشائیات است، مراد همان طلب در عالم نفس است، غیر از اینکه می‌گوییم: «إفعل» و یک لفظی را بیان می‌کنیم، یک طلبی هم در افق نفس داریم که اسم آن طلب را کلام نفسی گذاشتند.

این احتمال سوم یک احتمال باطلی است، به دلیل اینکه اولاً اشاعره کلام نفسی را هم در جملات خبریه و هم در جملات انشائیه قائل‌اند، اگر کلام نفسی را فقط در جملات انشائیه بیاوریم، این برخلاف مدعای خود اشاعره است. مدعای اشاعره این است که، کلام نفسی هم در مورد خداوند تبارک و تعالی صادق است و هم در مورد انسان. در مورد انسان، هم در جملات خبریه است و هم در جملات انشائیه، هذا اولاً.

ثانیاً در اینکه آیا می‌توانیم بگوییم: نفس هم طلب دارد و طلب را به عنوان یکی از اوصاف نفس مطرح کنیم؟ این محل تحمل است، بعضی از بزرگان مثل مرحوم محقق خوئی (قدس سره الشریف) فرموده‌اند: طلب از افعال خارجی‌ه عبارت است از این که انسان، دیگری را تحریک کند به سویی مقصود و مطلوب خودش، مادامی که انسان ساکت نشسته و حرفی نزده، اصلاً طلب وجود ندارد.

البته چون مرحوم آقای خوئی (ره) قائل به تغایر بین اراده و طلب هستند و می‌گویند: ممکن است انسان اراده‌ی آب داشته باشد، اما این اراده غیر از طلب است و این بحثی است که بعد از کلام نفسی به آن می‌رسیم که، آیا اراده و طلب دو حقیقت متغایرنند یا دو حقیقت متحد؟ بنابراین این احتمال سوم هم کنار می‌رود.

پس تا اینجا معنای کلام نفسی را روشن کردیم که، مراد از کلام نفسی، یک چنین چیزی است که، یک حقیقت مربوط به نفس، از اوصاف نفسانیه که الفاظ مبرز آن هستند و با اختلاف الفاظ به اشکال مختلفی که الفاظ دارند، آن حقیقت تغییر پیدا نمی‌کند.

مدعای محقق اصفهانی(ره): «امتناع کلام نفسي»

در باب کلام نفسي سه ادعا در کلمات بزرگان وجود دارد؛ یک ادعا از مرحوم محقق اصفهانی(اعلي الله مقامه الشریف)(در کتاب نهاییه الدرايه) است که فرموده: کلام نفسي – طبق همین احتمالي که گفتیم – به عنوان اینکه یکی از اوصاف نفس باشد، ممتنع است. اشاره می‌کنیم به تعلیلش، اما مفصل بحثش را ذکر نمی‌کنیم خودتان مراجعه کنید.

مرحوم محقق اصفهانی(ره) چون یکی از فلاسفه‌ی بزرگ هم بوده فرموده‌اند: در جای خودش برهان داریم بر اینکه، اوصاف نفسانی که همه از کیفیات نفس است، محدود به یک اوصاف معینه است. کیفیات نفسانی دایره‌اش محدود است و هر چه در این کیفیات نگاه کردیم، چیزی به نام کلام نفسي نداریم. پس ایشان می‌فرماید اصلاً کلام نفسي به این معنا ممتنع است.

مدعای اشاعره: «کلام نفسي نه تنها ممکن است که در مواردی ضرورت دارد»

ادعای دوم را اشاعره دارند که می‌گویند: کلام نفسي به همین معنا، نه تنها ممکن است، بلکه در بعضی از موارد ضرورت و در مواردی هم وقوع دارد.

در مورد خداوند تبارک و تعالی، کلام نفسي را یک امر ضروری می‌دانند که این از ادله‌شان فهمیده می‌شود. در مورد انسان‌ها، کلام نفسي را یک امر واقع می‌دانند و می‌گویند: همانطوری که کلام لفظی در انسان‌ها هست، کلام نفسي هم در انسان‌ها وجود دارد.

مدعای اکثر فلاسفه و اصولیین: «عدم دلیل بر کلام نفسي»

ادعای سوم از اکثر فلاسفه و اصولیین است که گفته‌اند: دلیلی بر وقوع این کلام نفسي نداریم. مثل مرحوم محقق اصفهانی(ره) نگفته‌اند: کلام نفسي ممتنع است، مثل اشاعره نمی‌گویند: واقع شده، بلکه می‌گویند: ممکن است، اما دلیلی بر اینکه چنین حقیقت و صفتی در نفس موجود باشد نداریم، «إنما هو مجرد وهم و خیال»، اینکه می‌گویید: در نفس موجود است، صرف یک توهم و خیال است. «إنما هو مجرد لغله اللسان»، چیزی بی دلیل به گزافه می‌گویید و ما چنین حقیقتی در نفس نداریم.

ادعای بعضی از متأخرین از معاصرین

ادعای چهارم که برای بعضی از متأخرین از معاصرین است گفته‌اند: اگر کلام نفسي را به معنای آن صفت نفس و اوصاف نفس بیان کنیم، درست است و چنین حقیقتی نداریم، اما اگر ادعا کنیم که کلام نفسي چیزی است که نفس آن را ایجاد و خلق می‌کند، نه اینکه بگوییم: صفت نفس است، گفته‌اند: این نه تنها مانعی ندارد، بلکه دلیل هم بر طبق آن داریم.

پس امروز دو بحث در اینجا عنوان کردیم که، متأسفانه در کلمات اینها روشن و منقح نیامده است؛ یک بحث این است که احتمالات در کلام نفسي را ذکر کردیم، مدعای قوم و بزرگان را هم در کلام نفسي ذکر کردیم؛ برای احتمالات سه احتمال و برای مدعا چهار ادعا ذکر شد.

ادعای اول که برای مرحوم محقق اصفهانی(ره) هست را بحث نمی‌کنیم، عرض کردیم ایشان فرموده: یک برهان محکم داریم بر

اینکه، کیفیات نفس محدود است که، این بحثش برمیگردد به یک بحث خیلی مفصل فلسفی که، حقیقت نفس چیست؟ آیا یک حقیقت مادی است یا مجرد؟ بر فرض که مجرد باشد، آیا محدود است یا غیر محدود؟ اگر محدود است، حدودش معین است یا نا معین؟ شاید یک سال این مسئله بحث داشته باشد.

عرض کردم مرحوم محقق اصفهانی(ره) در همین جا به صورت مفصل وارد شده، خواستید خودتان مراجعه کنید به کتاب نه‌ایه‌الدرایه.

آنچه در موردش بحث می‌کنیم ادعای دوم، سوم و چهارم است که، در مرحله‌ی سوم بحث ادله‌ی این ادعاها را ذکر می‌کنیم تا ببینیم به چه نتیجه‌ای می‌رسیم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ